

نظریه‌ی ابتدای توسعه‌ی اجتماعی بر سرمایه‌ی حقوقی

محمد جواد جاوید*

دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۴/۲۴)

چکیده

سرمایه‌ی حقوقی، ناظر به روح انضباطی حاکم بر روابط شهروندان جامعه در چارچوب‌های معین در عرف و قانون مرسوم هر اجتماع است. براساس این دیدگاه، امکان توسعه‌ی اجتماعی در جامعه‌ای که فاقد سرمایه‌ی حقوقی است، اساساً بی‌معناست و سرمایه‌ی حقوقی در اجتماعی شکل می‌گیرد که وضع حقوقی پیش‌تر در آن استقرار یافته باشد. با این فرض، طبعاً وضع حقوقی و حاکمیت قانون نیز حکایت از گذار موفق از وضع طبیعی به وضع مدنی دارد. به این اعتبار، طبیعتاً فرضیه‌ی اصلی مقاله حاضر در پاسخ به پرسش امکان‌سنجی ایجاد توسعه‌ی اجتماعی بر بستر سرمایه‌ی حقوقی، معتقد است که بدون سرمایه‌ی حقوقی، وجود هر نوع توسعه‌ی اجتماعی انسان در جامعه باثبات نیست. به دیگر سخن، تحقیق حاضر قصد دارد ضمن بیان چستی سرمایه‌ی حقوقی، توضیح دهد که چگونه سرمایه‌ی حقوقی به‌عنوان یک متغیر مستقل نقش کلیدی در ایجاد و نهادینه کردن توسعه‌ی اجتماعی در یک جامعه برعهده دارد.

واژگان کلیدی

توسعه‌ی اجتماعی، جامعه‌شناسی حقوق، حقوق شهروندی، حقوق طبیعی، سرمایه‌ی حقوقی، قانون.

درآمدی بر مفهوم‌شناسی توسعه اجتماعی

توسعه یک فرایند انسانی است، از آن‌رو که بدون مرکزیت انسانی، توسعه اجتماعی و اساساً هر شکلی از توسعه بی‌معناست؛ لذا فرد، خانواده، قبیله، جامعه، ملت و جهان انسانی به نوعی متأثر از این مسئله‌اند (GARRY, 1991, 51). در این بیان جهان انسانی سه مرحله توسعه را در ابعاد طبیعی، حیاتی و فکری طی کرده و البته هر جامعه‌ای هم با این سه برهه درگیر بوده یا است یا خواهد بود (CLEVELAN, 2010, 964). اما واقعیت آن است که در اوان هزاره سوم میلادی بیش از هر دوره‌ای رویاهای گذشته انسان‌های مدرن را به واقعیت نزدیک می‌کند. هر چند برخلاف هزاره گذشته، دیگر سخن از ابرمردی چون نیچه نیست، اما انگیزه ساختن ابرمردها زیاد شده است. در جامعه‌شناسی معاصر که آغوش خود را مهربانانه به سوی انواع آرا و ادبیات جدید از علوم متعدد گشوده است، جامعه‌شناسی حقوق سهم بسزایی برای خود قائل است. امروزه تفسیر حقوقی از فرانسون (Post-human) فارغ از جنبه‌های زیستی و اخلاقی، مترصد جایگاه حقوقی خویش در جامعه‌ای است که ارکان آن قرن‌ها براساس مکتب اثباتی و تحقیقی (Positivisme) ترسیم شده و فضاهای مشروع علمی را مشخص کرده است (HABERMAS, 2002). تولید بسیاری از خود این مفاهیم در علوم اجتماعی، مدیون نیم قرن اخیر در هزاره دوم میلادی است. از میان همه وقایعی که تأثیر شگرفی بر شیوه زندگی بشر امروزی گذارده است، نمی‌توان از جنگ‌های جهانی اول و دوم غفلت کرد؛ جنگ‌هایی که هر چند اروپایی بود، اما جهانی تلقی و تمام شد. از دل همین برهه است که ساختار شکنی‌ها آغاز گردید، مسئله هویت بازتولید شد، اقتصاد بازمینی گردید، بازار معنویت متکثر شد، ادبیات حقوقی سنت شکنی کرد و در نهایت توسعه اجتماعی تفسیر جدیدی یافت. این نوشتار بر آن است تا نشان دهد چگونه این دو مسئله اخیر در ساخت مفهومی کارا از فرایند مدنیت بشری دخیل هستند و چگونه از نظر جامعه‌شناسی حقوقی حقوق دانان دولت و نهادهای مدنی وابسته نقشی کلان در بهینه‌سازی مجرای توسعه اجتماعی برعهده دارند. رویکردی که هر چند نه تماماً، اما در بسیاری از موارد برخلاف جامعه‌شناسی حقوقی جامعه‌شناسی تلقی می‌گردد که در راستای ابتدای توسعه اجتماعی بلندمدت بر گروه‌های اجتماعی و نهادهای مردمی وابسته به آنها تأکید دارند. با این تعبیر، توسعه اجتماعی به فعلیت رساندن توان بالقوه بشری تک‌تک افراد در جمع نیست، بلکه بیش از همه بالفعل ساختن استعدادها و طبیعی اجتماع انسانی است. تفاوت این دو رویکرد بسیار آشکار است؛ در اولی هدف پروراندن توان جمعی تک‌تک افراد است که از مسیر نوعی جامعه‌شناسی حقوقی مبتنی بر نگاه جامعه‌شناسانه ممکن است و در نهایت به توسعه ابعاد جمعی توان فردی در قالب گروه‌های اجتماعی می‌انجامد؛ حال آنکه در برداشت دوم مراد آن است که مجموعه اجتماع افراد شهروند به مثابه جامعه‌ای واحد در نظر گرفته شود که در آن

اولین نگاه جامعه‌شناسی به جامعه به عنوان یک کل واحد و مجموعه همبسته است، نه تک‌تک اعضا و یا حتی گروه‌های مختلف در آن. در این رویکرد است که می‌گوییم نیازهای جمعی مقدم بر نیازهای فردی است و لذا سرمایه حقوقی مقدم بر سرمایه اقتصادی و اجتماعی به مفهوم رایج آن است. در این قرائت جامعه را محوری باید تا عموم بر گرد آن برآید و در واقع این محور چیزی جز اراده حقوقی جامعه نیست که دولت را نماینده خود ساخته و ضمانت را از او خواسته است. با این فرض توسعه اجتماعی زمانی پایدار می‌گردد که بر سرمایه حقوقی استوار گردد. فراتر از این نگاه سایر اشکال توسعه و سرمایه مثل توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در عمل دو روی یک سکه‌اند و بحث از تقدم و تأخر یکی بر دیگری را اقتضانات اجتماعی رقم می‌زند. خلاصه آنکه توسعه اجتماعی مفهومی با تعاریف متعدد است؛ برخی آن را بهبود وضع رفاهی مادی و معنوی شهروندان می‌دانند (ESTES, 2001, 14)، برخی دیگر توسعه اجتماعی را تقویت سرزندگی شهروندان از طریق تقویت جامعه مدنی می‌شمارند (JOHNSTON, 1993, 2-3)، گروهی توسعه اجتماعی را برعهده دولت‌ها نهاده، شاه‌کلید توسعه را مسئولیت‌پذیری دولت‌ها می‌خوانند (NANCY, 2000, 7)، عده‌ای توسعه را قدرت حل تعارضات جامعه و مدیریت بحران در هنگام اختلاف می‌دانند (STIGLITZ, 1999, 91) و در نهایت از نظر برخی توسعه اجتماعی ناظر به فعالیت در حوزه‌های غیردولتی یا غیرانتفاعی در اموری چون آموزش، تغذیه، بهداشت، امنیت و مشابه آن است (PHILIP, 1989, 8).

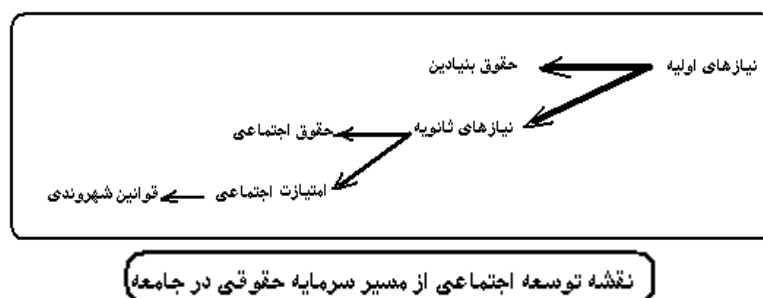
توسعه اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی حقوقی

با توجه به توصیف یادشده، روشن می‌شود که مراد از توسعه اجتماعی، توسعه به معنای کاربرد زیستی است؛ نه لزوماً آنچه جوستوس موزر Justus Möser^۱، بنیانگذار محافظه‌کار تاریخ اجتماعی، در نظر داشت و یا توسعه‌ای که در عصر استعمار از سوی استعمارگرانی چون بریتانیا در افزایش توانمندی‌های مادی تلقی می‌شد. چراکه عملاً توسعه اجتماعی هرچند در مفهوم قدیم، یعنی قبل از دهه سوم قرن بیستم، عموماً ناظر به مسئله «رشد» و مقوله‌های کمی از ابعاد پیشرفت جوامع انسانی بوده است، اما در دهه‌های چهارم و پنجم همین قرن گرایش‌های کیفی افزایش چشمگیری یافت، به نحوی که عملاً در اواخر قرن بیستم واژه «سرمایه اجتماعی» بیش از توسعه اجتماعی در مفهوم کلان خود ذهن اندیشمندان را به خود جلب کرد. حال در نگاه حقوق‌دانان به وضع اجتماعی و توسعه بشری طبعاً مقوله‌های اولیه زیستی که در روایت قدیم از توسعه با عناصری چون بهبود تغذیه، آموزش و بهداشت دنبال

۱. در مورد این جامعه‌شناس و حقوق‌دان آلمانی نک. (EFLER, 1999)

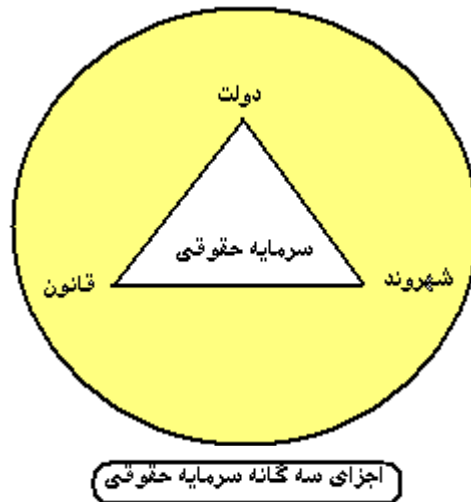
می‌شد، اکنون به‌عنوان حقوق اولیه و بنیادین هر انسان و اجتماعی، تغییرناپذیر و اساسی تلقی می‌گردد؛ بخشی که در حقوق طبیعی و بشری انسان‌ها رقم می‌خورد. امروزه حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان هر دو گروه بر این باورند که عصر کمی‌نگری در توسعه به مفهوم رشد در گذشته، امروزه کمتر جوابگوی اقتضات و نیازهای کلان اجتماعی می‌باشد. از این رو مفهوم جدید از توسعه اجتماعی با رویکردی کیفی در عمل، بسیار به مقوله‌ای نزدیک شده که متفقاً از آن به نوعی سرمایه یاد می‌کنند، اما از نظر حقوق‌دانان بنا در این انباشت ثروت معنوی و مادی انسانی معاصر، «سرمایه حقوقی» است؛ حال آنکه از دیدگاه جامعه‌شناسان مبنای این تحول کیفی «سرمایه اجتماعی» است. تقدم یا تأخر هر یک از این دو ما را به همان منش و منطقی نزدیک می‌کند که ذهن سیاستمداران و اقتصاددانان را در تقدم و تأخر توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در جامعه طی دو قرن اخیر به خود مشغول کرده است (جاوید، ۱۳۸۵).^۱

حال باید افزود که البته توسعه اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی حقوقی حقوق‌دانان در واقع نوعی بررسی وضعیت توسعه جمعی و امکان‌سنجی توسعه جامعه از طریق نهادینه کردن «قوانین» است. به این اعتبار در واقع توسعه اجتماعی بر سرمایه‌ای حقوقی سوار می‌باشد که براساس تمرین قانونمندی در بین شهروندان نهادینه شده است. این سرمایه حقوقی علاوه بر دربرداشتن نیازهای اولیه انسانی و حقوق بنیادین برای اعضای جامعه، به‌عنوان مفروض در تکالیف خود، در عمل چیزی جز رعایت ضوابط حق و تکلیف متقابل شهروندان که در ذیل نظارت دولت ضمانت می‌گردد نیست. لذا توسعه اجتماعی بر دو سطح کمی (لزوم به رسمیت شناختن و تدارک زمینه عملی حقوق اولیه انسان‌ها مبتنی بر نیازهای اولیه فردی) و کیفی (لزوم ایجاد رابطه معنادار حق و تکلیف مبتنی بر حقوق ثانویه و نیازهای اجتماعی شهروندان) بنا می‌گردد. این مجموعه دوسطحی تشکیل‌دهنده سرمایه حقوقی، بیش از هر عنصر دیگر ضامن توسعه پایدار خواهد بود.



۱. جاوید، محمد جواد، بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران، قدس، یکشنبه ۵ آذر ۱۳۸۵

طبیعتاً این نوع بررسی از توسعه اجتماعی در جامعه از مسیر جامعه مدنی می‌گذرد که دولت مشروع در آن نقش محوری دارد؛ چراکه اساساً این قسم اخیر در مباحث توسعه اجتماعی نهفته است و نیازی به واکاوی آن در بخش سرمایه حقوقی نیست. به دیگر سخن، توسعه اجتماعی بستری سخت‌افزاری دارد که وجود اجتماع و جامعه مورد قبول اعضای تشکیل‌دهنده از جمله آن محسوب می‌شود. مرحله نرم‌افزاری آن هم فراتر از مشروعیت و مقبولیت، متمرکز بر کارآمدی دولت در راستای خواسته اولیه و تداوم و توسعه مجموعه شهروندان در جهت کمال مطلوبی است که افراد دولت و نخبگان آن را مسیر سعادت جمعی جامعه‌ای می‌دانند که نماینده آن‌اند. از این‌رو است که از سوی دیگر می‌افزاییم هرچند در این روایت، مثلث قانون، دولت و شهروند در بدو تولد سرمایه حقوقی جامعه منشأ غیراثباتی و در نتیجه عموماً منشأ طبیعی داشته است، اما در استمرار خویش برای تولید و تداوم توسعه اجتماعی بر رویکرد پزیتویستی و اثباتی استوار است. از نمودهای این رویکرد توجه به دولت در جامعه‌شناسی حقوق عمومی، فارغ از مبانی مشروعیتی آن است.



طبعاً در اینجا سخن از توسعه اجتماعی بسیار نزدیک به هرم هنجارهای حقوقی هانس کلسن و نظم حقوقی بر اساس وضع حاضر خواهد بود. بنابراین نگاه به توسعه اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی حقوقی حقوق دانان در واقع امکان‌سنجی افزایش قابلیت‌های توسعه جمعی از مسیر راه‌های قانونی حق و تکلیف متقابل شهروندان است. در این گذر طبیعتاً جامعه‌شناسی «در» حقوق صورت می‌گیرد و نه «بر» حقوق؛ یعنی اینکه توسعه اجتماعی از دامن قوانین حاضر برمی‌خیزد و نه از بیرون یا حواشی آن که عموماً دربرگیرنده گروه‌های خودجوش اجتماعی و در قرائت دینی- فلسفی نیز ناظر به منابع اصیل و لایه‌های اولیه قوانین منطبق با

حقیقت است. به عبارت صریح‌تر، چنان‌که حقوق‌دانان پزیتویسم معتقدند، در اینجا نگاه تماماً سکولار است، از آن روی که به لایه‌های پیشین قوانین توجهی نمی‌شود و وضع حاضر با دولت فعلی یعنی فضایی که اکنون شهروند در آن استنشاق می‌کند، مدنظر و ملاک قضاوت است.

قانونمندی توسعه اجتماعی در دامن تعارض‌های جمعی

از این دیدگاه می‌توان به نوعی چالش در قانونمندی توسعه اجتماعی معاصر از جهت حقوقی دست یافت. از سویی در فردای جنگ جهانی دوم موجی از به زیر سؤال رفتن روایت‌های کلان از جمله توسعه، عقلانیت و مدرنیته، سنگ بنای گفتمان‌های رایج مدرنیسم را دچار بحران ساخت (لیوتار، ۱۳۸۱، ۳۷۲). این پدیده به تدریج زمینه‌ساز نسبیته‌گرایی و تکثرنمایی شد که عموماً متأثر از منطق پسامدرنیسم و پایان فردگرایی ظهور نمود (MAFFESOLI, 2000). اما از سوی دیگر، حرکت بر امواج سیال گفتمان‌های اجتماعی مانع قانونمندی حرکت جمعی می‌گردید (KREMER-MARIETTI, 2006). حقوق‌دانان نیمه اول قرن بیستم بیش از جامعه‌شناسان اواخر قرن نوزدهم گرایش به پزیتویسم را لازمه تولید علمی و توسعه جامعه مدنی دانستند. در این رویکرد جامعه‌شناسی نیز می‌تواند هم قوانین اجتماعی را به ما نشان دهد و هم سیر تحول و تکامل آنها را تشخیص دهد (JOLIBERT, 2004). از همین زمان اندیشه پزیتویسم حقوقی با محوریت دادن به قوانین موضوعه در چارچوب حکومت‌های مردمی نمود یافت. دولت‌ها در این نگاه فارغ از پیشینه مشروع یا نامشروع آنها معیار قضاوت قرار می‌گیرند؛ چراکه در این مسیر هدف «قانونی بودن» است، تا استقرار امور اجتماعی براساس آنها. اساساً آنچه حقوق در کاربرد کلان خویش نیز برعهده داشته، لزوماً «مشروعیت‌یابی» برای قوانین نبوده، بلکه عموماً هدف قانونی بودن امور جامعه بوده است. در این معنای اثباتی از حقوق است که جامعه‌شناسی با حقوق هم‌آوا می‌گردد و هر دو در صدد کشف و فهم وضع اجتماعی موجود و بهینه‌سازی امور براساس آن هستند؛ رویکردی که لزوماً مورد تأیید مکاتب حقوق طبیعی و الهی که به دنبال زیرساخت‌های مشروع حاکم بر جامعه انسانی و کم و کیف مبانی و منابع آنها هستند، نبوده است (جاوید، ۱۳۸۷، ۱۴).

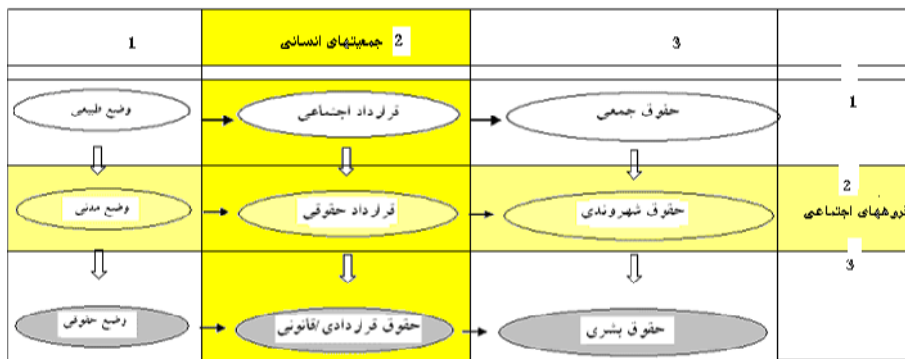
حال سخن در آن است که آیا توسعه اجتماعی نیز برای نهادینه شدن در جامعه باید بر بسترهای صرفاً قانونی استوار گردد یا محتاج تأمل در مبانی مشروعیتی هم هست؟ واقعیت آن است که همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، جامعه‌شناسی حقوقی بر محور واقعیات بنا شده و نه حقایق. این ویژگی مشترک جامعه‌شناسی و حقوق سبب شده تا هر دو شاخه از دانش، توافقی بر محورهای توسعه اجتماعی نیز داشته باشند که لزوماً بیرون از جمع و جامعه و گروه‌های

اجتماعی آن شکل نمی‌گیرد. این رویکرد در میان حقوق‌دانان و جامعه‌شناسانی که مقوله‌ها و مسائل جامعه‌شناسی حقوق را نیز دنبال می‌کنند، مشترک است (ژرژگوریچ، ۱۳۸۵، ۱۰۱). از این دیدگاه، توسعه اجتماعی بر اساس واقعیات اجتماعی باید استوار گردد؛ هر چند در نظر حقایق جمعیت‌های انسانی آبخوره‌های دیگری هم داشته باشد که عملاً در جامعه ظهور ندارند. اما این ظهورها هستند که در جامعه‌شناسی حقوقی فارغ از رویکرد حقوقی یا جامعه‌شناسی محققان منشأ برنامه‌ریزی و مطالعه قرار می‌گیرند. بنابراین در مطالعه این واقعیات اجتماعی یکی از اساسی‌ترین چالش‌ها در بین دو دسته اخیر، نه ریشه‌های مخفی آنان بلکه ظهورهای بیرونی عمل جمعی شهروندان و دولت است که منجر به اختلاف در ترسیم توسعه اجتماعی معاصر می‌گردد.

الف) توسعه اجتماعی با محوریت شهروند و گروه‌های مدنی

جامعه‌شناسان در بررسی روابط حقوقی جامعه ضمن احترام به واقعیات حاضر، اساساً با این اندیشه که مسیر تکامل جامعه و راهکارهای حقوقی در آن از دامن قوانین خشک اجتماعی برمی‌خیزد، به شدت مخالف‌اند. جامعه‌شناسی حقوقی جامعه‌شناسان بیش از آنکه چارچوب‌های حقوقی جامعه را دخیل در توسعه جمعی اجتماع بدانند، ابزارهای خودجوش مدنی را که در قالب گروه‌های اجتماعی رشد می‌کند و اساساً تابع منطق فهم جمعی و نیازهای طبیعی جامعه است، بر امور مکتوب و ساختارمند حقوقی مقدم می‌شمارد. از نظر این دسته از محققان آنچه سکان هدایت و رشد آینده جامعه را رقم می‌زند، نه قوانین موضوعه و مکتوبی است که نسل به نسل به جوامع بشری منتقل گشته، همواره دولت‌ها برای بقای خود به آنان چنگ می‌زنند، بلکه اموری جاری و ساری در اجتماع می‌باشد که ممکن است در هر دهه مطابق نیازهای جامعه تغییر یافته، سلیقه و ذائقه شهروندان سبک دیگری را بطلبد. این نوع نگاه جامعه‌شناسان به وضع حقوق جامعه، بیشتر به نظام حقوقی کامن‌لا و سیستم عرفی رایج در انگلستان شبیه است که بر اساس آن حقوق نوشته به معنای منبع اولیه قانونمندی در رفتار اجتماعی شهروندان و نهادهای جمعی بسیار کم‌رنگ می‌گردد. سخن اصلی جامعه‌شناسان حقوقی این است که بیش از گروه‌های نظام‌یافته دولتی بر طبق قوانین نوشته، باید به وضع سیال و اقتضائات شهروندی و گروه‌های خودجوش اجتماعی توجه شود. از این دیدگاه، در مسیر توسعه پایدار اجتماعی جامعه‌ای موفق‌تر است که به این گونه جمعیت‌های خودجوش توجه کرده و براساس خواسته آنان به برنامه‌ریزی بپردازد. براساس این بینش کهنه، کتاب‌های قطور قانون دیگر نمی‌تواند نسل در نسل پشتوانه توسعه و ترقی جامعه تلقی گردد، بلکه خود قانون و حقوق هم از بطن همین جماعت‌های متفرقه مدنی برمی‌خیزد و لذا حقوقی که اساساً

بر این مبانی اجتماعی و خودجوش مردمی تکیه نداشته باشد، نمی‌تواند وصف قانونی به خود گیرد، چراکه تداومی نخواهد داشت. در اینجا آنچه مهم است نفس شهروند بودن است و نه شهروندی قانونی که دولت مشخصات و مختصات آن را تعیین می‌کند. تصویر زیر تلاش دارد تا نگاه یادشده به مجموعه نظام حقوقی در جامعه را به نمایش بگذارد. نکته مهم در این تصویر جایگاه میانی (۲) در نگاه جامعه‌شناختی به ساختار حقوقی جامعه است. این تصویر نشان می‌دهد که دغدغه توسعه بر گرد پس و پیش جریان‌های اجتماعی نیست، بلکه به وضع مدنی در گذر از جمعیت‌های انسانی به «گروه‌های اجتماعی» تاکید دارد. این تصویر علاوه بر تاکید بر وضع حاضر، مسیر قانون‌گذاری کارا را در این خط میانی (۲) هموار می‌سازد:



مسیر قانونمندی و قانون‌سازی در تلفیق جامعه‌شناسانه از حقوق

در این بینش توسعه اجتماعی یک فرایند شهروندمحور است. لذا گروه‌های خودجوش اجتماعی در دل توسعه‌ای تعریف می‌شوند که با «نگاهی از پایین» به تبیین نقش مردم‌سالاری و جامعه مدنی در ترقی جمعی و تکامل توسعه اجتماعی می‌پردازد. در نتیجه، جمعیت‌ها و گروه‌های اجتماعی جزئی فعال از اجزای اصلی و محرک مردمی در توسعه اقتضانات جامعه مدنی تلقی می‌شوند. مکاتب حامی این بینش در اشکال میانه و رادیکال عموماً در چهار شاخه قابل طرح هستند. در مجموع آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها، سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها و نتولیبرال‌ها با تأکید بر اصولی چون تمرکززدایی در قدرت سیاسی و مالکیت اقتصادی، سلطه‌زدایی، ساختارزدایی، تقویت نیروهای اجتماعی، تقویت ارتباط عقلایی به‌جای اجبار حکومتی، ترغیب و تشویق مردم و شهروندان به‌جای تهدید و تحذیر و در نتیجه جهان زیست‌سازی به‌جای سیستم‌سازی به‌دنبال محوریت دادن به مردم، نیروهای مردمی و

جمعیت‌های مدنی در برابر سلطه یک‌طرفه و حتی قانونی حکومت هستند. بنابراین امروزه نیز ذیل همین نوع از تعامل گروه‌های اجتماعی در ارتباط با حقوق اگر مسئله‌ای همچون «حق بر توسعه» مطرح گردد، طبعاً مراد الزام دولت به تدارک آن نیست، بلکه تمهید زمینه‌های تدارک این حقوق از مسیر همین گروه‌هاست تا خود مفهوم توسعه را نیز تعیین کنند. این رویکرد در عمل در تعارض با رویه دولت محوری در توسعه اجتماعی از منظر حقوق‌دانان است. در بخش زیر این مسئله روشن‌تر می‌شود.

ب) توسعه اجتماعی بر محور دولت و نهادهای قانونی

در نگاه حکومت محور و یا به تعبیر حقوق عمومی، دولت محور، جامعه در دامن و دل دولت حاکم به مثابه جزئی از اجزای جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌شود، قرار دارد. در واقع چهره عریان و ابزار اصلی این حاکمیت هم در قوه مجریه و در دولت به معنای حقیقی آن مشاهده می‌شود. در اینجا سخن از دولت‌سالاری و نهادسازی است. گروه‌های اجتماعی ابزارهای کمکی و نه غایی حرکت توسعه‌محور حکومت تلقی می‌شوند؛ آن‌هم در صورتی که با بدنه حکومت در ارتباط باشند. هگل با نوعی رهیافت تاریخی که حکایت از حمایت از دولت به عنوان نماد رشد عقلانیت عصر مدرن دارد، ماکس وبر با تأکید بر عقلانیت ابزاری و بوروکراتیک حکومت در رهیافت فرهنگی، مارکس با توجه به رهیافت اقتصادی مبتنی بر منطق گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، و محافظه‌کاران قدیم و جدید با رهیافتی اجتماعی متکی بر نقش دولت در نهادینه‌سازی حوزه سیاسی و ثبات سیاسی، همگی از توسعه دولت محور و «توسعه‌ای از بالا» سخن می‌گویند که گروه‌های مدنی و اجتماعی در آن هویت می‌یابند و ابزار فوق‌العاده ارزشمندی هستند؛ مادامی که حامی سیاست‌های کلان حکومت باشند.

با این‌همه از دیدگاه حقوقی «داشتن توسعه اجتماعی» با «حق بر توسعه اجتماعی» دو مقوله متفاوت است؛ همان‌گونه که داشتن حق و برخورداری از حق دو امر متفاوت‌اند. البته تنها حقوق‌دانان نیستند که به این حقیقت رسیده‌اند. حق توسعه و توسعه‌یافتگی ذیل حقوق بشر برای همه انسان‌هاست. این، حقوقی است که هر انسانی می‌تواند مستقل از جنسیت، نژاد، سن، طبقه اجتماعی، ملیت یا مذهب و اعتقاد خود خواهان برخورداری از آن باشد. بررسی جمعیت‌شناسی سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد که هر روز حدود ۳۷۵ هزار انسان به دنیا می‌آیند. اما بسیاری از آنها هیچ‌گاه در طول عمر خود از حقوق خویش آگاه نمی‌شوند؛ چه رسد به اینکه بتوانند با برخورداری از این حقوق زندگی کنند. بسیاری حتی از حداقل حقوق اقتصادی هم بی‌بهره‌اند (ICPF, 1994, 162). اینجاست که نقش آموزش و پرورش جامعه و در نهایت تقویت فرهنگ توسعه و تأثیر آن در تقویت فرهنگ جامعه به عملکرد دولت وابسته است و این مهم

تنها از دو طریق ممکن است؛ قانون‌گذاری خوب در جامعه و نیز آموزش قانونمندی شهروندان. طبعاً این مهم نمی‌تواند فارغ از فهم شهروندان و فضای زیستی آنها باشد. نظام تربیتی جامعه نیز بر همین محور به تعلیم آموزه‌هایی می‌پردازد که شهروندان را در راستای برنامه کلان که سعادت همگان می‌باشد به پیش برد. از این‌روست که اگر دقت شود، تمام دولت‌ها بدون استثنا نسبت به نظام تعلیم و تربیت ملی حساس‌اند و عملاً در بسیاری از کشورها از جمله در فرانسه، آلمان و آمریکا وزرای آموزش و پرورش عموماً از بین متفکران و نخبگان علمی کشور انتخاب می‌شوند. نتیجه آنکه رابطه حق و تکلیف علاوه بر تعهد تک‌تک شهروندان به یکدیگر، شامل روابط دولت و شهروندان نیز است. به دیگر سخن، شهروندان را افرادی تعریف می‌کنیم که دارای نیازهای متقابل بوده، بر اساس نوعی تقسیم کار (DURKHEIM, 1986) برای یکدیگر زمینه‌های حق و تکلیف متقابل را فراهم کرده‌اند (زرزگوریچ، ۱۳۸۵، ۱۰۲). در عین حال باید توجه داشت که عنایت به دولت و نهادهای وابسته به آن در جامعه‌شناسی حقوقی حقوق‌دانان به معنای کوچک‌شمردن نقش کلیدی شهروندان در توسعه اجتماعی نیست، بلکه بیشتر نظر حقوق‌دانان بر آن است که نوعی نهادینه ساختن روابط متقابل حق و تکلیف در بین شهروندان بیش از هر عامل دیگری به نهادینه‌سازی توسعه اجتماعی خواهد انجامید. روابطی که شاید از مسیر گروه‌های خودجوش در جامعه هم قابل تحقق باشد، اما یقیناً بدون نقش محوری دولت تداومی نخواهد داشت. این نقش در حوزه‌های آموزش، پرورش، فرهنگ‌سازی، قانون‌سازی، کدبندی قوانین، اجرا و در نتیجه تأکید بر نوعی حقوق مکتوب و مستند بیشتر میسر است.

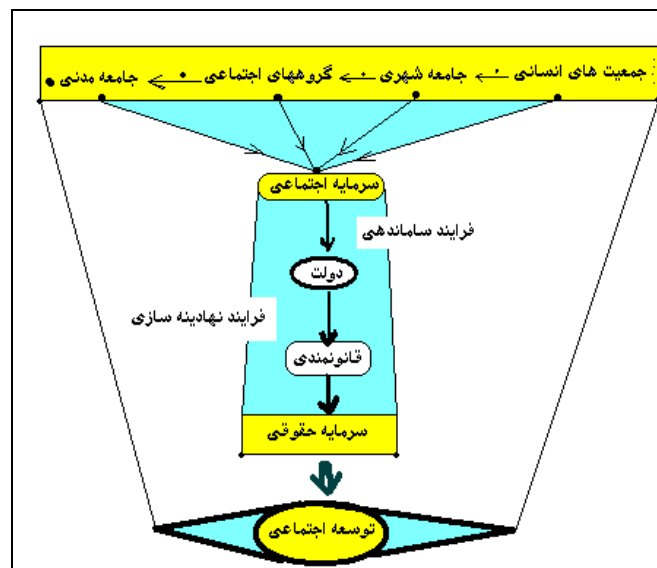
ابزارهای توسعه اجتماعی با رویکرد سرمایه حقوقی

جامعه‌شناسی حقوقی حقوق‌دانان با تأکید بر نوعی اقتدار از بالا و جامعه‌شناسی حقوقی جامعه‌شناسان با تأکید بر نوعی تحرک و جنبش از پایین، هر دو معتقد به امکان توسعه اجتماعی با محوریت حقوق و قوانین در جامعه‌اند. تنها اختلاف آنها چنان‌که سابقاً سخن رفت، در تفسیر مرجع و منبع قوانین و احکام حقوقی می‌باشد و نه در اصل بنیادی بودن آن. باز دیدیم که چرا رویکرد این نوشتار بر پایه تفسیر موضع گروه اول بنا شده است. در عین حال هرچند سرمایه حقوقی برای رسمیت یافتن هنوز مسیری طولانی دارد، با این حال می‌توان با مطالعه هم‌قطاران او از جایگاه خاص آن باخبر شد. لذا با در نظر گرفتن این توضیح که در توسعه اجتماعی نیز وجود عناصر سرمایه اجتماعی به غایت حیاتی است و از طرف دیگر سرمایه اجتماعی نیز عمدتاً ناظر به شکل‌گیری گروه‌های غیردولتی بدانیم، شاید بتوان گفت که سرمایه اجتماعی دو شکل اساسی دارد: یکی سرمایه اجتماعی درون‌گروهی همچون خانواده،

قوم و قبیله و دیگری سرمایه اجتماعی برون‌گروهی مانند صنف، انجمن و بسیج. از دید بوردیو (BOURDIEU, 2000)، جامعه‌شناس نئومارکسیست فرانسه، که بسیار از مارکس و سارتر تأثیر پذیرفته است، از آنجا که فرآیندهای اجتماعی در نتیجه زیرساختار اقتصادی ظهور و بروز می‌یابند، نقش «فعالیت‌های طبقاتی» (class practices) نیز در شکل‌دهی اشکال نمادی و فهم مردم از زندگی مؤثر مهم است. با این اعتقاد، وی سرمایه اجتماعی و حتی روابط اجتماعی را تا حد زیادی مبتنی بر سازمان اقتصادی می‌داند. بوردیو را بسیاری برای توضیح سرمایه اجتماعی معرفی می‌کنند، اما باید توجه داشت که در این نظر، مجموعه جامعه در حقیقت نظامی از جایگاه‌های قانونمند یا غیرمنظم افراد در درون یک جامعه است که براساس سرمایه‌های مختلف چون سرمایه اقتصادی (تعامل، کار، درآمد، زمین، میراث)، سرمایه فرهنگی (معرفت، خلیات، اندوخته‌های ناشی از خانواده و مدرسه)، سرمایه اجتماعی (دوستان، ارتباطات، شبکه‌ها) و حتی سرمایه نمادین و اعتباری (چون شهرت، احترام، توجه خاص و امثال آن) مشخص می‌شود و نه لزوماً به وسیله نوعی خاص از سرمایه. در این میان آنچه نویسندگان از جامعه‌شناسان از جمله بوردیو از آن غفلت کرده‌اند، سرمایه حقوقی (نظم، حاکمیت قانون، مدنی، حقوق متقابل، مسئولیت متقابل، حوزه خصوصی و عمومی، جرائم، دولت) است. این نوع از سرمایه جایگاه و منزلت اجتماعی فرد را در درون خانواده (حقوق خصوصی)، صنف (حقوق صنفی) و اجتماع و دولت (حقوق عمومی) مشخص می‌سازد. با این ویژگی که به هر میزان اشکال این نوع حقوق توسعه یافته، قدرت شهروند در برابر استبداد فرد، گروه یا دولت براساس قوانین افزایش یابد، جامعه به توسعه و انباشت سرمایه افزون‌تری نزدیک می‌شود. به طوری که نهادینه شدن حقوق عمومی به معنای نهادینه شدن سرمایه اجتماعی مبتنی بر سرمایه حقوقی باید دانست. این سیر از سرمایه را حتی می‌توان از سیر وفاداری که هگل (1770-1831) از نظام خانواده تا دولت در شکل‌گیری جامعه مدنی ارائه می‌دهد تا آنجا که جوهر یک دولت را قانون آن می‌داند، می‌توان مشاهده کرد (HEGEL, 1975, 31).

با این توضیح، مراد از سرمایه اجتماعی و سرمایه حقوقی مورد بحث مشخص شد. حال می‌گوییم نظر به موارد پیش‌گفته، طبیعتاً حکمرانی در جامعه‌ای که حداقلی از سرمایه اجتماعی در بعد ارتباطات انسانی مثل اعتماد، احترام، صداقت، بهداشت روحی، وفاداری، اخلاق و ... وجود دارد، بسیار آسان‌تر از جامعه‌ای شهری است که صرفاً مبتنی بر گردهمایی جمعیت‌های انسانی است؛ بدون آنکه موارد پیش‌گفته در آن نهادینه شده باشد. از طرف دیگر وجود جامعه مدنی (به معنای سیاسی آن) خود ضمن اینکه معلول سرمایه‌های پراکنده در بین جمعیت‌های انسانی بوده، علت تقویت یا تضعیف سرمایه اجتماعی در آینده شهروندان خواهد بود. رسالتی

که دولت برعهده دارد، تداوم و ساماندهی به این سرمایه در راستای نهادینه‌سازی آن است اما چگونه؟ طبعاً یکی از گذرگاه‌های دولت در این مسیر قانون‌گذاری است. قانون می‌تواند اخلاق عرفی را به منزله جبری حکومتی بر همگان الزام نموده به‌نوعی شهروندان قانون‌محوری تربیت کند که از منظر روانشناختی نیز عملاً افرادی اخلاقی محسوب گردند. اما اخلاقی که دولت به جبر قانون آن را نهادینه ساخته، افراد به مرور زمان به آن عادت کرده، جزئی از وجود شهروندی خویش قلمداد می‌کنند. یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌های فرهنگ شرقی و غربی در همین تبدیل سرمایه بالقوه اجتماعی به سرمایه بالفعل حقوقی از مسیر قانون‌گذاری است. در عموم دموکراسی‌های غربی این مسیر به خوبی طی شده و در عموم حکومت‌های شرقی این راه ناقص طی شده یا ناتمام رها گشته و یا به ظاهر رعایت می‌شود. حال آنکه همان‌گونه که در تصویر زیر نشان داده شد، رسیدن به توسعه اجتماعی که برآیندی از مجموعه سرمایه اجتماعی و سرمایه حقوقی جامعه است، بدون عنصر سازنده مورد اخیر، یعنی دولت و قانون مطابق این نوع سرمایه‌ها، ناممکن است. به دیگر سخن، بدون سرمایه حقوقی به آن سبب که عملاً امکان نهادینه‌سازی سرمایه اجتماعی و در نتیجه تداوم و بقای ضمانت شده آن وجود ندارد، سرمایه اجتماعی به توسعه اجتماعی در جامعه می‌انجامد.



عناصر و مراحل تکامل توسعه اجتماعی با مرکزیت دولت

ابزار نهادینه‌سازی سرمایه حقوقی

بی‌تردید چنان‌که دیدیم بدون وجود دولت و سرمایه حقوقی، تداوم توسعه اجتماعی ناممکن است. به عبارت دیگر، ستون فرایند توسعه اجتماعی همان‌گونه که در تعاریف پیشین از توسعه اجتماعی هم دیدیم، بدون آخرین خشت آن یعنی سرمایه حقوقی همواره ناتمام و لرزان خواهد بود. اکنون سخن در این است که چگونه باید سرمایه حقوقی سالم را شناخت و از آن پاسبانی کرد؟

واقعیت این است که از دیدگاه جامعه‌شناسی حقوقی به‌ویژه در نزد حقوق‌دانان، همواره بهترین ابزار در دست دولتمردان قانون بوده است. از این دیدگاه در توسعه اجتماعی، انسان‌ها و شهروندان «هدف» هستند و قوانین زمینه‌ساز تسهیلات و رشد مردم، و افراد جامعه «ابزار» توسعه محسوب می‌شوند. این قانون مشروع یا نامشروع در هر صورت برای شهروندان الزام‌آور تلقی می‌شده است و شهروندان را گریزی از اعتماد به آنها نیست. اما این مقدار از ضمانت برای تبدیل شدن عنصری به سرمایه کافی نیست. برای همین منظور می‌گوییم در یک جامعه برخلاف وضع طبیعی، منطق حقوق و تکالیف متقابل حاکم است (جاوید، ۱۳۸۷، ۱۴۴). در این حد تنها وظیفه دولت تفهیم این نقش به شهروندان و تضمین و رعایت آن از سوی همگان است؛ چراکه در رعایت این اصل در جامعه مدنی، طبعاً سعادت و منافع همگان نهفته است و دولت نماینده منافع و مصالح عموم است. در نتیجه رمز قوام این سرمایه علاوه بر نقش دولت در متقابل بودن آن نهفته است تا همگان رعایت کنند و در صورتی که برخی از شهروندان تنها تکلیف یا تنها حق داشته باشند، در این صورت یقیناً سایر اشکال سرمایه نیز لرزان بوده، اساس جامعه می‌تواند نامشروع تلقی گردد. پیتر جونز در کتاب حقوق خود (JONES, 1994, 258)، زایش این نوع فهم از حقوق را جدید می‌انگارد و بر این باور است که حقوق آن‌قدر در جهان ما شایع است که ممکن است فکر کنیم حقوق با سرشت وجود انسان تنیده شده است. اما جهان‌هایی بدون حقوق نیز وجود داشته‌اند. گواه متعارف آن هم این است که نه یونانیان باستان و نه رومی‌های قدیم تصویری از این نوع حقوق نداشتند. مسلماً آنها دارای تصویری از رفتار بحق (Right conduct) بودند، اما به نظر می‌رسد تصویری که ما از حق داریم، نقشی در تفکر اخلاقی یا نظام‌های حقوقی آنها نداشت. بعضی محققان ادعا می‌کنند مفهوم حقوق تا قبل از قرن چهاردهم در تفکر اروپایی ظاهر نگردید، اما تحقیقات اخیر تاریخ زایش این مفاهیم را تا قرن دوازدهم به عقب رانده است. در تاریخ اندیشه، سرآغازهای روشن و مشخص به ندرت یافت می‌شود و لحظه دقیقی که در آن مفهوم حقوق پا به جهان گذاشت احتمالاً چالش‌برانگیز باقی خواهد ماند. این بیان جونز از تاریخ حقوق غربی می‌تواند صحیح باشد، اما گسترش آن به سایر نظام‌های حقوق جهان بی‌تردید اشتباه خواهد بود. در این رابطه به‌ویژه من به حقوق

اسلامی نظر دارم که مسئله تعامل حق و تکلیف در ترسیم حقوق شهروندی به مراتب پیش‌تر و بیشتر از زمان‌های یادشده در غرب می‌باشد. برای نمونه می‌توان به قول و فعل و تقریر پیامبر (ص) اشاره کرد؛ از جمله فرموده‌اند: «خیری در مصاحبت با کسی که حق تو را بر خودش مانند حق او بر تو مراعات نمی‌کند وجود ندارد». (نهج الفصاحه، ۵۲۲، ح ۲۴۹۳)^۱ قرن هفتم میلادی امام علی علیه‌السلام در سخنانی مفصل که در خطبه ۲۰۷ نهج‌البلاغه آمده است، ضمن تأکید بر طرفینی بودن حقوق (جرداق، ۱۳۷۳، ۲۰۴)، در مقدمه‌ای می‌گوید: «هنگامی که درباره حق گفتگو می‌شود، حق گسترده‌ترین چیزهاست و به هنگام انصاف‌خواهی از یکدیگر حق دقیق‌ترین و تنگ‌میدان‌ترین امور است. آن‌سان، که کسی را بر دیگری حقی است، آن دیگر را نیز بر او حقی خواهد بود. کسی که بر همگان حق دارد و هیچ‌کس را بر او حقی نیست، خدای تعالی است، نه هیچ‌یک از بندگانش». لذا خاطر نشان می‌سازد که «خداوند برای من که ولی امر و زمامدار شما هستم، بر شما حقی مقرر داشته و همان‌گونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است»، پس «خداوند سبحان، بعضی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب فرمود. و هر حقی را برابر پاداش حقی دیگر قرار داد. بعضی از آن حقوق زمانی واجب می‌آیند که آن دیگر نیز حقی را که بر گردن دارد ادا نماید.»^۱ و باز از کلام حضرت امیر(ع) است که فرموده‌اند: «هر کس حق کسی را که حق انسان را ادا نمی‌کند ادا نماید، همانا او را پرستیده است» (صبحی صالح، حکمت ۱۶۴). حتی از این حدیث می‌توان استفاده کرد و گفت که در صورت مراعات نکردن حقی از یک طرف، حق او هم ساقط می‌شود (منتظری، ۱۳۸۵، ۱۱۱). ایشان در خطبه ۳۴ نیز ضمن تأکید بر متقابل بودن مسئله حق و تکلیف در اجتماع در سطح حاکمان فرماندار و شهروندان فرمان‌بردار می‌فرماید: «ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی است. حقی که شما به گردن من دارید، اندرز دادن و نیک‌خواهی شماست و غنائم را به تمامی میان شما تقسیم کردن و تعلیم دادن شماست تا جاهل نمانید و تأدیب شماست تا بیاموزید. حقی که من به گردن شما دارم، باید که در بیعت وفادار باشید و در رویاروی و پشت سر نیک‌خواه من باشید و چون فرا می‌خوانمتان به من پاسخ دهید و چون فرمان می‌دهم فرمان برید»^۲.

امروزه تقریباً همگان پذیرفته‌اند که کسی در شهر بی‌حق یا بی‌تکلیف نیست. آنچه باقی می‌ماند، میزان تعهد دولت به آموزش، اجرا و ضمانت آن است. به هر میزان در این سه بعد

۱. اَعْمًا بَعْدَ فَقْدِ فَقَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَانِيَةِ اِمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنْ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، وَ الْحَقُّ اَعْوَسُ اَلْاَعْسِيَاءِ فِي التَّوَاصِفِ، وَ اَعْوَسُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِاِعْجَدِ اِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ اِلَّا جَرَى لَهُ.
 ۲. اَعْيَبُهَا النَّاسُ اِنْ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَاَعْمَا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فُنَيْكُمْ عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ اَعْمَا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَقَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغْيِبِ، وَ الْاِجَابَةُ حِينَ اَعْدُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ اَمْرُكُمْ.

سستی صورت گیرد، به همان میزان در سرمایه حقوقی، سرمایه اجتماعی و در نهایت در توسعه اجتماعی می‌توان شاهد نابسامانی یا حتی قهقرا بود.

نتیجه

سرمایه حقوقی بدون دولت محقق نمی‌گردد و سرمایه اجتماعی می‌تواند زمینه ظهور آن را سرعت بخشد. در عین حال توسعه اجتماعی بدون این دو عقیم خواهد بود. سرمایه حقوقی در حقیقت برآیند مجموعه عناصری از سرمایه اجتماعی جامعه است که شکل رسمی و قانونی به خود گرفته و دولت ضمانت اجرای آنها را برعهده دارد تا زمینه رشد و تداوم آن در راستای مصالح و منافع عامه شهروندان از حرکت سالم بازنايستد. طبعاً در این مسیر ارزش‌های جامعه‌ای نسبت به دیگری می‌تواند الزامات قانونی را نیز جهت‌دهی نماید. اما در هر حال توسعه اجتماعی به مفهوم امروزی آن که عملاً بر پایه عناصر سرمایه اجتماعی بنا می‌شود، نمی‌تواند بدون دولتی که دغدغه این مهم را دارد، تأمین شود. آنچه از این سرمایه را که دولت از بین گروه‌های اجتماعی و عادات جمعی یا اخلاق عرفی برداشت کرده و شکل قانونی به آن داده است، سرمایه حقوقی یک جامعه می‌نامیم تا هر شهروندی نسبت به دیگری در این خصوص احساس تعلق مادی و معنوی نماید. این سرمایه هر چند اجزای تقویت‌کننده آن و به عبارتی «محتوای» آن همان عناصر سرمایه اجتماعی می‌باشد، اما «شکل» تعمیم و تسری تا برخورداری همگان، متضمن نظامی از رابطه‌ای متقابل در حقوق و تکالیف بین شهروندان با یکدیگر و شهروندان با دولت می‌باشد که ذیل قوانین اجتماعی و شهروندی تعریف می‌شود. جامعه‌ای نزدیک‌تر و پیشروتر در توسعه اجتماعی خواهد بود که هم شکل و هم محتوای سرمایه معنوی جامعه را هم‌آوا با سرمایه مادی در ابتدا براساس مبانی مشروع و سپس براساس منابع قانونی بتواند هدایت کند و آنان را در جهت مصالح و منافع عموم شهروندان نهادینه سازد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

نهج البلاغه

۱. جاوید، محمد جواد (۱۳۸۷). نظریه نسبت در حقوق شهروندی. چاپ اول، مرکز مطالعات حقوق بشر، تهران.
۲. جاوید محمد جواد (۱۳۸۵). بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران. قدس، یکشنبه ۵ آذر.
۳. جرداق جورج (۱۳۷۳). بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه. محمدرضا انصاری، چاپ اول، کانون انتشارات محمدی، تهران.
۴. ژرژگوریچ (۱۳۵۸). مسائل جامعه‌شناسی حقوقی. در حقوق و جامعه‌شناسی، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. لیوتار ژان-فرانسوا (۱۳۸۱). وضعیت پست مدرن گزارشی در باره دانش. حسینعلی نوذری، تهران: گام نو.
۶. منتظری حسینعلی (۱۳۸۵). رساله حقوق. قم: انتشارات ارغوان دانش.

ب) خارجی

- 1-BOURDIEU Pierre,(2000), **Les structures sociales de l'économie**, Le Seuil-Liber, Paris.
- 2-CLEVELAND, Harlan and Jacobs, Garry. "Human Choice, 1999: **The Genetic Code for Social Development**". In: Futures Research Quarterly, Vol. 31, No. 9-10, November-December, Pergamon, UK.
- 3-DURKHEIM Émile,(1986), **De la division du travail social**, PUF, 11ème éd., Quadrige 84, Paris.
- 4-EFLER Stefan, (1999), **Der Einfluß Justus Möasers auf das poetische Werk Goethes**. Laatzen: Wehrhahn.
- 5-ESTES R.J, (2001), **Social welfare and social development; Partner or competitor**, university of Pennsylvania.
- 6-GARRY Jacobs, and Asokan, N. (1999), "**Towards a Comprehensive Theory of Social Development**". In: Human Choice, World Academy of Art & Science, USA.
- 7-HABERMAS Jürgen, (2002), "**L'Avenir de la nature humain, Vers un eugénisme libéral ?**"
- 8-HEGEL G.W., (1975), **La société vile bourgeoise**, François Maspero, Paris
- 9-International Commission on Peace and Food (ICPF), 1994, **Uncommon Opportunities: An Agenda for Peace and Equitable Development**, Zed Books, UK,
- 10-JOHNSTON M., (1993), **Social development theory as an anticorruption strategy**, VI international anti- corruption conference, November Cancun Quintana, Roo, Mexico,
- 11-JOLIBERT Bernard, (2004), **Auguste Comte. L'éducation positive**, L'Harmattan
- 12-JONES Peter, 1994, **Rights**, London: Macmillan Press
- 13-KREMER-MARIETTI Angèle,(2006), **L'humanisme entre positivisme et nihilisme** in L'Art du Comprendre, N°15
- 14-MAFFESOLI,(2000), **Le Temps des tribus. Le déclin de l'individualisme dans les sociétés de masse**, Paris, La Table Ronde
- 15-NANCY Riche,(2000), **Economic and social development : two sides of the same coin: world Summition social development**, June 30, Geneva, Switzerland
- 16-PHILIP Vander Merwe, **Economic development, social spending and project management**, faculty of economic and management sciences, rand Afrikianas University, South Africa.
- 17-STIGLITZ J., (1999), **participation and development perspective from the comprehensive development paradigm**, international conference on democracy, market economy and development, Seoul, Korea, February 27.